

The verse of Nafie-Sabil (negation of the mustache) and its implications for Islamic economics: A critical re-reading of the objections of Sheikh Ansari and Allama Tabatabaei

✉ **Seyyed Ali Sedaghat**  / Level 4 graduate of Qom Seminary and PhD student in Research Institute of Hawzah and University alisedaghat@rihu.ac.ir

Mostafa Kazemi Najafabadi / Associate Professor of Economics at Research Institute of Hawzah and University mostafakazemi@rihu.ac.ir

Gholamali Masuminia / Associate Professor of Economics at the Kharazmi University masuminia@khu.ac.ir

Received: 2026/02/02 - Accepted: 2026/04/09

Abstract

The rule of nafie-Sabil (negation of the mustache) is one of the basic rules of Shiite jurisprudence with the theme of “negating any ruling that includes the dominance of non-Muslims over Muslims”. It has many applications in various fields of international relations, including economic relations, and can be a solid theoretical basis for resistance economic policies. Accordingly, the economic approaches of this rule, including the “need to eliminate dollar-based dependence” from the country's economy and the “need for self-sufficiency in basic and strategic goods,” are not merely considered an economic policy, but a jurisprudential requirement. Although the theory of “Ricardo's comparative advantage” is not absolutely rejected, “targeted self-sufficiency in vital goods” is emphasized. However, what can weaken the theoretical basis of this rule are the five objections that Sheikh Ansari and Allama Tabataba'i have raised, referring to the verse “Allah will not make a way for the disbelievers against the believers” as the main reason for this rule. The present study, using an analytical-critical method and using narrational and jurisprudential sources, shows that none of these objections are valid; As a result, the verse of nafie-Sabil (negation of the mustache) is a valid and dominant evidence of all the primary evidence that leads to the dominance and domination of the infidels over the Muslims.

Keywords: verse of Nafie-Sabil (negation of the mustache), economic approaches, dominance of non-Muslims, purposeful self-sufficiency, Sheikh Ansari, Allama Tabataba'i.

JEL classification: G34, P4.

نوع مقاله: پژوهشی

آیه نفی سبیل و رهیافت‌های آن برای اقتصاد اسلامی: بازخوانی انتقادی اشکالات شیخ انصاری و علامه طباطبائی

سیدعلی صداقت  دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری اقتصاد پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

alisedaghat@rihu.ac.ir

mostafakazemi@rihu.ac.ir

masuminia@khu.ac.ir

مصطفی کاظمی نجف‌آبادی / دانشیار گروه اقتصاد پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

غلامعلی معصومی نیا / دانشیار گروه اقتصاد دانشگاه خوارزمی

دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۱۳ - پذیرش: ۱۴۰۵/۰۱/۲۰

چکیده

قاعده نفی سبیل از قواعد اساسی فقه شیعه با مضمون «نفی هرگونه حکم مشتمل بر غلبه نامسلمانان بر مسلمانان» بوده، در عرصه‌های گوناگون روابط بین‌الملل - از جمله روابط اقتصادی - از کاربردهای بسیاری برخوردار است و می‌تواند مبنای نظری محکمی برای سیاست‌های اقتصاد مقاومتی باشد. بر این اساس، رهیافت‌های اقتصادی این قاعده از جمله «لزوم رفع دلارمحوری» از اقتصاد کشور و نیز «لزوم خودکفایی در کالاهای اساسی و استراتژیک» نه صرفاً یک سیاست مطلوب اقتصادی، بلکه یک الزام فقهی تلقی می‌گردد و نظریه «مزیت نسبی ریکاردو» اگرچه به‌طور مطلق رد نمی‌شود، اما «خودکفایی هدفمند در کالاهای حیاتی» مورد تأکید قرار می‌گیرد. اما آنچه می‌تواند مبنای نظری این قاعده را تضعیف نماید، اشکالات پنج‌گانه‌ای است که از سوی شیخ انصاری و علامه طباطبائی به دلالت آیه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» به‌عنوان اصلی‌ترین دلیل این قاعده مطرح شده است. پژوهش حاضر با روش تحلیلی - انتقادی و با بهره‌گیری از منابع نقلی و فقهی، نشان می‌دهد که هیچ‌یک از این اشکالات وارد نیست؛ در نتیجه، آیه نفی سبیل دلیلی معتبر و حاکم بر همه ادله اولیه‌ای است که غلبه و تسلط کفار بر مسلمانان را در پی دارند.

کلیدواژه‌ها: آیه نفی سبیل، رهیافت‌های اقتصادی، غلبه نامسلمانان، خودکفایی هدفمند، شیخ انصاری، علامه طباطبائی.

مقدمه

تاریخ روابط مسلمانان با کفار، شاهد برهه‌های تلخ و زنده و ظلم‌ها و ددمنشی‌های بی‌شماری از سوی کفار است که مطالعه آنها جان هر مسلمان غیور و آزاده‌ای را می‌آزارد. آنچه این حقیقت را تلخ‌تر و زنده‌تر می‌کند، آن است که بسیاری از این ستم‌ها، در قالب قراردادهایی ننگین روا داشته شده و یک مسلمان ظلم‌پذیر - که غالباً حاکم جامعه هم بوده - به‌طور رسمی بدان تن داده است. امتیازنامه «دارسی» (متضمن واگذاری امتیاز استخراج و بهره‌برداری از نفت عمده خاک ایران تا ۶۰ سال به انگلستان)، امتیازنامه «رژی» (متضمن واگذاری امتیاز انحصاری تجارت توتون و تنباکو به انگلستان) و پیمان‌نامه «گلستان» و «ترکمانچای» (انتقال سلطه ۲۵۰ هزار کیلومتر مربع از خاک ایران و حق کشتیرانی در دریای خزر به روسیه)، در زمره همین قراردادها هستند.

این در حالی است که بسیاری از فقهای امامیه - و چه بسا همه ایشان - قراردادی که مستلزم غلبه و سلطه کفار بر مسلمانان گردد را باطل شمرده‌اند و حتی غلبه کافر بر مسلمان را در بسیاری از نمونه‌های جزئی برنتابیده‌اند و فتاوایی از این قبیل صادر فرموده‌اند:

الف) کافر حق بلندتر ساختن ساختمان‌ش نسبت به ساختمان‌های مسلمانان اطراف را ندارد.

این مطلب در کلمات فقهای همه ادوار آمده است (به‌عنوان نمونه ر.ک: طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۴۶؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۰۲-۳۰۳؛ کرکی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۴۶۳؛ خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۵۰۵). علامه حلی آن را مورد اجماع شمرده (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۳۴۴؛ ۱۴۱۲، ج ۱۵، ص ۱۰۸) و شهید ثانی حتی آن را «مورد اتفاق همه مسلمانان» دانسته است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۷۹).

ب) کافر بر مسلمان حق شفعه پیدا نمی‌کند.

شیخ طوسی (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۳۹؛ ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۴۵۳-۴۵۴) و علامه حلی (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۲۱۲) این مطلب را مورد اجماع فقهای شیعه دانسته‌اند.

ج) فروش برده‌ای که مسلمان است، به کافر باطل می‌باشد.

این مطلب نیز فراوان در کلمات بزرگان مطرح شده (از جمله ر.ک: طوسی، ۱۳۸۷، ج ۶، ص ۱۲۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۵۸) و ابن‌زهره آن را مورد اجماع علما شمرده است (ابن‌زهره، ۱۴۱۷، ص ۲۱۰).

د) پدری که کافر است بر فرزند مسلمانش ولایت ندارد.

محقق ثانی هرگونه مخالفتی با این حکم را نفی فرموده (کرکی، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۱۰۷) و شهید ثانی نیز آن را اجماعی دانسته است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۱۶۶).

بر این اساس، وقتی فقیهان شیعی با این حساسیت از همه جلوه‌گاه‌های نفوذ و رخنه نامسلمانان در جامعه اسلامی جلوگیری می‌کردند، یافتن جلوه‌گاه‌های نوین غلبه کفار بر مسلمانان خصوصاً در جنگ اقتصادی ایران اسلامی با امریکا و دیگر دشمنانی که از هیچ خیانتی در حق مؤمنان دریغ نداشتند، در رنج و گرفتاری بودن آنها را دوست دارند

و همین که دهان باز می‌کنند، دشمنی‌شان پیداست و دشمنی بیشتری را در سینه پنهان کرده‌اند: «لَا يَأْلُوكُمْ خَبَالًا وَكُذُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ» (آل عمران: ۱۱۸)، ضروری است، و لذا در حوزه اقتصاد اسلامی، بعید نیست نکات ذیل بازتاب‌های نوین این آیه شریفه باشد:

– کاهش وابستگی به واردات کالاهای اساسی، یک ضرورت فقهی – اقتصادی بوده و توسعه تولید داخلی کالاهای استراتژیک – حتی در صورت عدم تطبیق مزیت نسبی ریکاردویی – لازم است.

– بقا بر نظام پولی وابسته به دلار – که امکان قطع آن توسط دولت امریکا وجود دارد و بارها علیه ایران اعمال شده – مصداق بارز «سلطه‌پذیری» و حرام شرعی است.

– سرمایه‌گذاری خارجی و قراردادهای بین‌المللی، باید در چارچوبی صورت پذیرد که حافظ منافع ملی و عدم وابستگی حیاتی باشد.

– تنوع‌بخشی به شرکای تجاری برای جلوگیری از انحصار و سلطه اقتصادی کشورهای خاص ضروری است. بنابراین «اصل نفی غلبه کفار بر مسلمانان» – که به عنوان «قاعده نفی سبیل» از آن یاد می‌شود – از محوری‌ترین اصول حاکم بر روح و جهت‌گیری‌های کلی همه تعاملات برون‌گفتمانی مسلمانان بوده و تثبیت علمی و غبارزدایی از شبهات مطرح‌شده پیرامون آن، ضروری است؛ چراکه گام مهمی در مسیر جلوگیری از وارد آمدن دوباره صدمات ناشی از قراردادهای مستلزم غلبه کفار بر مسلمانان می‌باشد.

حال اصلی‌ترین شبهاتی که درباره این اصل مطرح شده را می‌توان اشکالات پنج‌گانه‌ای دانست که در کلام شیخ انصاری و علامه طباطبائی – به‌عنوان دو تن از برجسته‌ترین شخصیت‌های فقهی و تفسیری شیعه – پیرامون دلالت آیه شریفه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱)؛ خداوند هیچ‌گاه بر [زیان] مؤمنان، برای کافران راهی [غلبه‌ای] قرار نخواهد داد – به عنوان اصلی‌ترین دلیل این اصل – مطرح شده است.

البته شیخ انصاری این اشکالات را فقط در مقام بحث علمی به دلالت این آیه شریفه مطرح فرموده‌اند و نظر به نکات دیگر – همچون نقل اجماع بر تمسک به آیه و شهرت استناد بدان (انصاری، ۱۴۱۵ق الف، ج ۳، ص ۵۸۲) – در مواردی به بطلان قرارداد مشتمل بر غلبه کافر بر مسلمان (انصاری، ۱۴۱۵ق الف، ج ۳، ص ۵۹۵-۵۹۶؛ ج ۴، ص ۱۴۲) و عدم ولایت کافر بر فرزند مسلمان (انصاری، ۱۴۱۵ق ب، ص ۱۲۷-۱۲۸) را پذیرفته‌اند، اما آنچه مهم است اینکه بی‌پاسخ ماندن اشکالات مطرح‌شده توسط این دو شخصیت شاخص، می‌تواند اساس این اصل کلیدی را بلرزاند و ابزارهای فقهی – حقوقی برای ابطال قراردادهایی از این قبیل را تضعیف نماید و زمینه را برای طمع‌ورزان به تکرار تجربه‌های تلخ گذشته مهیا نماید.

از این جهت، پرسش اصلی این مقاله آن است که آیا تمسک به این آیه شریفه برای نفی احکام اولیه‌ای – از قبیل صحت قراردادهای ولایت پدر بر فرزند، ملکیت کافر نسبت به اموال خود – که عرفاً سبب غلبه کفار بر مسلمانان می‌شود، صحیح است یا اشکالات واردشده توسط این دو شخصیت ارجمند علمی به دلالت آیه نفی سبیل وارد به نظر می‌رسد؟

پیشینه تحقیق

اگرچه پیش از این، مطالعات گسترده‌ای در زمینه قاعده نفی سبیل انجام شده و مقالات بسیاری در این زمینه نگاشته شده است، اما بیشتر این مقالات، با محوریت مطالعه تطبیقات این قاعده به نگارش درآمده‌اند.

برخی از آنها قاعده نفی سبیل را در قلمرو سیاست خارجی مورد واکاوی قرار داده، گاه درصد اثبات اهمیت و حکومت این اصل نسبت به سایر اصول سیاست خارجی برآمده‌اند (ترکستانی، ۱۳۸۹) و گاه کیفیت اجرای آن بدون استلزام انزوای مسلمانان در جامعه جهانی را مورد بررسی قرار داده‌اند (جعفری هرندی، ۱۳۸۴).

گروهی دیگر، وجوه سیاست داخلی قاعده را محور تحلیل خود قرار داده و به موضوعاتی همچون عدم دلالت قاعده بر نفی صلاحیت مسلمانان غیرشیعی در تصدی مناصب حکومتی (شکاری، ملیحی و ممتازنیا، ۱۳۹۶) یا آثار این اصل در تحقق اتحاد ملی و انسجام اسلامی (مالمیر و محمددخت، ۱۳۸۷) پرداخته‌اند.

بخشی از ادبیات موجود نیز به تبیین تطبیقات قاعده در احکام فقهی (شایق، حائری و تولایی، ۱۳۹۰؛ امیری فرد و کامران، ۱۳۹۴؛ سیمایی صراف، ۱۳۷۹) و یا برخی مسائل اجتماعی (حاج حسینی و مطلبی کربکندی، ۱۳۹۷) اختصاص یافته است. علاوه بر این، برخی مقالات به بررسی انعکاس تطبیقات این قاعده در آرای فقیهان برجسته‌ای چون صاحب عروه (زنگنه شهرکی، ۱۳۹۱) و امام خمینی^ع (رضایی و هاشمی، ۱۳۹۱) توجه کرده‌اند.

در میان این آثار، مقالاتی نیز دیده می‌شود که اگرچه مستقیماً بر تطبیق قاعده تمرکز نداشته‌اند، اما اثبات مستندات قاعده نفی سبیل را نیز رسالت اصلی خود قرار نداده و صرفاً نسبت این اصل با دیگر مبانی شرعی همچون اصل عدالت را مورد بررسی قرار داده‌اند (احمدوند، قبولی و فخلعی، ۱۳۹۵).

از این رو اغلب پژوهش‌های موجود یا به اشکالات وارد شده از سوی شیخ انصاری بر دلالت آیه نفی سبیل اشاره کرده‌اند و یا در صورت اشاره، یا به‌طور کامل به این اشکالات تسلیم شده‌اند (صرامی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۱؛ رضایی و هاشمی، ۱۳۹۱، ص ۶۸؛ شکاری، ملیحی و ممتازنیا، ۱۳۹۶، ص ۳۱)، یا بدون نقد و جمع‌بندی از آن عبور کرده‌اند (امیری فرد، کامران، ۱۳۹۴، ص ۱۰۳)، و یا صرفاً به پاسخ‌هایی محدود و قابل مناقشه نسبت به برخی از اشکالات متعدد بسنده نموده‌اند (سیمایی صراف، ۱۳۷۹، ص ۲۶-۲۷).

همچنین در این بررسی‌ها، مقاله‌ای که با محوریت «رهیافت‌های اقتصادی آیه نفی سبیل» نگاشته شده باشد، مواجه نشدیدم.

بررسی جامع ادبیات موجود نشان می‌دهد تنها دو مقاله (رحمانی، ۱۳۸۲؛ علیدوست، ۱۳۸۳) را می‌توان شناسایی کرد که هم ادله اثبات قاعده نفی سبیل را محور اصلی تحقیق خود قرار داده و هم برخی از اشکالات شیخ انصاری را نقل و نقد کرده‌اند، اما در این دو مقاله نیز چون همه ادله قاعده نفی سبیل مدنظر نگارندگان بوده نه فقط آیه مورد بحث، حتی همه اشکالات شیخ انصاری نقل هم نشده و همچنین نقد اشکالات نقل شده نیز به اختصار و اجمال بوده است.

بنابراین علی‌رغم فراوانی مطالعات صورت‌گرفته پیرامون این قاعده، هنوز خلأ برجسته‌سازی رهیافت‌های اقتصادی آیه نفی سبیل و پاسخ تفصیلی به اشکالات مهمی که از سوی این دو شخصیت برجسته فقهی و تفسیری شیعه به دلالت اصلی‌ترین دلیل این قاعده (آیه نفی سبیل) مطرح شده، محسوس است و نگارش مقاله‌ای که هم به رهیافت‌های اقتصادی آیه پرداخته و هم با حوصله و دقت، عهده‌دار پاسخ به اشکالات ایشان شود، لازم به نظر می‌رسد.

بر این اساس، ابتدا کیفیت دلالت آیه شریفه و پاسخ به اشکالات آن دو شخصیت برجسته تبیین گردیده و سپس مصادیق و رهیافت‌های اقتصادی آن مطرح می‌شود.

۱. کیفیت دلالت آیه نفی سبیل

تقریب استدلال به آیه شریفه آن است که این آیه به جهان تشریع نظارت دارد؛ به این معنا که در حوزه احکام شرعی و قوانین الهی، هیچ حکمی وضع نشده که سلطه یا غلبه کفار را بر مؤمنان تأیید یا تشریع نماید. این حکم شامل هرگونه حکم تکلیفی و وضعی - از جمله صحت قراردادهایی که متضمن غلبه کفار بر مؤمنین است - می‌شود؛ بنابراین آنچه در آیه نفی سبیل نفی می‌شود، سلطه‌های مادی و سیاسی که در جهان تکوین رخ داده نیست، بلکه مشروعیت چنین سلطه‌هایی در جهان تشریع است.

۲. اشکالات چهارگانه شیخ انصاری در دلالت آیه شریفه

شیخ انصاری چهار اشکال به استدلال به آیه شریفه برای اثبات قاعده نفی سبیل بیان فرموده‌اند که دو اشکال اول را ناظر به اصل دلالت آیه شریفه دانسته و دو اشکال دیگر، بر فرض پذیرش اصل دلالت اولیه آیه شریفه مطرح شده و هریک مانعی را برای حجیت ظاهر آیه شریفه در این معنا مطرح می‌کنند (انصاری، ۱۴۱۵ق‌الف، ج ۵، ص ۵۸۵-۵۸۴).

شایان ذکر است که ایشان این مطالب را در ضمن بحث پیرامون «فروش برده‌ای که مسلمان است به کافر» مطرح فرموده‌اند؛ زیرا «ملکیت کافر نسبت به برده مسلمان»، عرفاً غلبه کافر بر مؤمن را به دنبال دارد، اما به روشنی حکم «ملکیت» - که در کلام ایشان تکرار می‌شود - خصوصیت نداشته، بلکه کلام ایشان شامل هر حکم اولی دیگری که عرفاً بازکردن راه کافر بر مسلمان است نیز می‌شود.

۲-۱. اشکال اول شیخ انصاری: ضیق دلالت آیه شریفه نظر به موارد قطعی عدم جریان حکم آن

توضیح نخستین اشکالی که شیخ انصاری به دلالت آیه شریفه مطرح فرموده‌اند، آن است که: «لسان آیه شریفه، تخصیص‌ناپذیر است و لذا اگر دامنه دلالت آن را از ابتدا گسترده بدانیم، باید مواردی که قطعاً حکم موجب غلبه کافر

بر مؤمن در شریعت وجود دارد را تخصیص آیه شریفه بدانیم، پس ناچار باید از ابتدا دلالت آیه شریفه را محدود و مضیق بدانیم تا نیازی به تخصیص آیه نباشد».

اگرچه در کلام ایشان مقصود از «مواردی که قطعاً حکم موجب غلبه کافر بر مؤمن در شریعت وجود دارد» بیان نشده است، اما شاگرد ایشان آخوند خراسانی، این موارد را مدنظر شیخ انصاری می‌شمارد:

– عبد کافر شخصی که خود کافر است، مسلمان گردد؛ فقها در این صورت به بقای ملکیت کافر ملتزم شده‌اند؛ اگرچه کافر به فروش برده مسلمانش مجبور می‌شود.

– مسلمانی عبد مسلمان دیگری باشد، اما مالک بمیرد و وارث مالک کافر باشد؛ در این صورت فقها فرموده‌اند این عبد به همان وارثی که کافر است به ارث می‌رسد.

– مسلمانی عبد مسلمان دیگری باشد، اما مسلمان مالک کافر شود که باز فقها در این صورت به بقای ملکیت او نسبت به عبد مسلمان خویش ملتزم شده‌اند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق، ص ۹۹).

۱-۲. پاسخ اول: تفاوت میان تملک اختیاری و تملک قهری

آخوند خراسانی در پاسخ به این اشکال، میان تملک اختیاری برده مسلمان با تملک قهری و تعبدی او فرق نهاده و «جعل غلبه کافر بر مسلمان» را مختص صورت نخست دانسته است. حال آنکه در شریعت، دلیلی بر اینکه کافر می‌تواند با اختیار خود مالک مسلمان گردد وجود نداشته و موارد مطرح شده همه از قبیل تملک قهری و تعبدی – چه به صورت حدوثی مثل نمونه دوم و چه به صورت بقایی مثل نمونه اول و سوم – هستند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق، ص ۹۹).

نقد و بررسی: به این پاسخ آخوند خراسانی، هم اشکال نقضی می‌توان مطرح کرد و هم اشکال حلّی.

اشکال نقضی آنکه دأثره مواردی که حکم فقها به نوعی تجویز غلبه کفار بر مؤمنین به نظر می‌آید، محدود به موارد تملک قهری مسلمان نیست و مثلاً فقها خرید ساختمان بلندتر از سایر مسلمانان که توسط مسلمان ساخته شده باشد را برای کافر جایز دانسته‌اند بدون آنکه وی را ملزم به تخریب مقدار بلندتر کنند (به عنوان نمونه ر.ک: طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۴۶؛ محقق حلّی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۰۳؛ علامه حلّی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۵۵؛ خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۵۰۵). با اینکه پیش تر بیان شد که هم ایشان، ساختن ساختمان بلندتر از سایر مسلمانان توسط کافر را مصداق «غلبه کافر بر مسلمان» دانسته‌اند و روشن است که – همان طور که صاحب جواهر نیز فرموده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۲۸۵) – میان این دو صورت از لحاظ غلبه کافر بر مسلمان تفاوتی وجود ندارد.

اما اشکال حلّی به ایشان آن است که وجدان گواه آن است که حکم اولی شارع که عرفاً بر آن «تغلیب کافر بر مسلمان» صدق می‌کند، نفس حکم به ملکیت اوست؛ حال چه کافر با اختیار خود برای خرید برده مسلمان اقدام کرده باشد و چه اختیار او در میان نباشد و شارع او را تعبداً مالک برده مسلمان بشمارد.

بنابراین حتی اگر در بحثی که در آینده مطرح می‌شود، معتقد شویم به اینکه نفس حکم به ملکیت کافر با ضمیمهٔ محجور دانستن او از تصرف، عرفاً «غلبهٔ کافر بر مسلمان» نیست، باز این محجور بودن کافر از تصرف است که مانع صدق غلبه شده است و نه تعبدی بودن حکم شارع به ملکیت.

۲-۱-۲. پاسخ دوم به اشکال اول شیخ انصاری: ناگزیر بودن از تخصیص در هر صورت

محقق ایروانی در پاسخ به شیخ انصاری از این دقت در معنای «تخصیص» بهره برده‌اند که تخصیص، «محدود کردن لفظ به برخی از افراد آن» است و لذا «تضییق مراد جدی»، تنها فرد تخصیص نیست، بلکه حتی مخصص متصل که مراد استعمالی را مضیق می‌کند نیز نوعی از تخصیص است و تخصیص هم گاه با لفظ صورت می‌گیرد و گاه لباً درک می‌شود، پس محدود کردن لفظ آیهٔ شریفه به عالم آخرت یا نفی حجت - که دو احتمال مدنظر شیخ انصاری در مقصود از آیهٔ شریفه است - نیز تخصیص است (ایروانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۱۶۱-۱۶۲).

نقد و بررسی: اگرچه اشکال ایشان به ظاهر تعبیر شیخ انصاری صحیح است و - همان‌طور که آخوند خراسانی فرموده‌اند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۱۷) - تخصیص در دانش اصول، معنای گسترده‌ای دارد که شامل مخصص متصل نیز می‌شود، اما روح اشکال شیخ انصاری با این پاسخ لفظی خدشه‌دار نمی‌شود و نظر به این دقت ایروانی در اصطلاح «تخصیص»، اشکال شیخ انصاری با این عبارت قابل تصحیح است: «اگرچه اصل تخصیص آیهٔ شریفه قطعی است، ولی وقتی از یک‌سو آیهٔ شریفه، ظهوری قوی در عمومیت دارد و از سوی دیگر امر دائر است بین اینکه «مراد استعمالی از آیهٔ شریفه، شامل آن موارد قطعی غلبهٔ کافر بر مسلمان در شریعت بشود و سپس با مخصص، کشف شود که این موارد در مراد جدی مولا دخیل نبوده‌اند» و یا اینکه «از ابتدا مراد استعمالی از آیهٔ شریفه هم شامل این مورد نشود»، باید صورت دوم را ترجیح داد و گفت از ابتدا مراد استعمالی از آیهٔ شریفه شامل این موارد قطعی از غلبهٔ کافر بر مسلمان نمی‌شده است. به بیان دیگر، اگرچه بر خروج این موارد خاصه از عموم آیه طبق اصطلاح دانش اصول، در هر صورت «تخصیص» صدق کند، ولی روشن است که اگر این موارد از ابتدا داخل در مراد استعمالی از آیه نباشند، اخراج حقیقی صورت نگرفته و اخراج حقیقی موارد از لسانی با این قوت در عموم، به راستی مؤنهٔ فراوانی دارد، پس باید احتمال عدم دخول این موارد در مراد استعمالی از آیه را متعین دانست».

۲-۱-۳. پاسخ صحیح به اشکال اول شیخ انصاری نظر به ظهور قوی آیهٔ شریفه در ارادهٔ استعمالیهٔ عموم

اگرچه اصل ادلهٔ ملکیت کافر نسبت به مسلمان در آن چند مورد، قابل نقد بوده و اصلی‌ترین روایت دال بر آن (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۴۳۲) مرفوعه و ضعیف‌السند می‌باشد، اما نیازی بدان نیست و حتی با فرض پذیرش کلام شیخ انصاری در اینکه شریعت در آن چند مورد، راهی را برای کافر بر مؤمن باز کرده است، می‌توان این پاسخ را به ایشان عرض کرد: هر سخنی که از گویندهٔ حکیم صادر می‌شود، دو ظهور دارد و اصل آن است که این دو محقق هستند: نخست آنکه

معنای الفاظ، مراد استعمالی گوینده بوده و وی قصد داشته با این الفاظ، معانی آنها را در ذهن مخاطب حاضر نماید؛ دیگر اینکه این مراد استعمالی، مراد جدی متکلم نیز بوده و از قصد حاضر کردن آنها به ذهن مخاطب، شومی کردن و امتحان نمودن و... را دنبال نمی‌کرده، بلکه خبر دادن یا انشا نمودن آن معنا را در نظر داشته است.

حال در آیه شریفه مورد بحث، پیش‌فرض کلام شیخ انصاری آن است که علی‌رغم قوت ظهور آیه شریفه در عموم، این عموم قطعاً مراد جدی از آیه شریفه نبوده است و در شریعت، مواردی وجود دارد که کافر بر مسلمان غلبه داده شده است؛ بنابراین ما میان این دو راه ناگزیر هستیم: یا طبق اصل اول، عموم آیه را مراد استعمالی بدانیم و طبق قدر متیقن، فقط از اصل دوم عدول کنیم؛ و یا اینکه با هر دو اصل مخالفت نماییم و بگوییم عموم، حتی مراد استعمالی از آیه هم نیست.

به نظر می‌رسد که در سیره عقلا، راه اول متعین است و صرف ظهور قوی عبارت در عموم، برای تعیین راه دوم - که شیخ انصاری آن را پیموده‌اند - کافی نیست؛ زیرا مفروض آن است که به‌هرحال ما می‌دانیم که موارد اندکی مشمول این عموم نیستند و این عموم، قطعاً مراد جدی مولا نیست؛ پس چرا از اصل اول هم رفع ید کرده، عموم را حتی مراد استعمالی گوینده هم ندانیم؟!

بلکه اتفاقاً پافشاری بر ظهور قوی عبارت در عموم، مقتضی آن است که به خاطر خروج چند مورد نادر از این عموم، اصل عموم را خدشه‌دار نکرده، با مراد استعمالی دانستن آن عموم در همه موارد، زمینه را برای مراد جدی دانستن عموم در غیر آن چند مورد نادر فراهم کنیم، نه آنکه از ابتدا عموم آیه را حتی مراد استعمالی نیز ندانسته و با اختصاص دادن آن به «عالم آخرت» یا اختصاص دادن «سبیل» به «حجت»، موارد بی‌شماری که طبق آیه شریفه می‌توان حکم به نفی سبیل کفار بر مسلمانان داد را از مدلول آیه شریفه خارج نماییم.

به‌عنوان نمونه اگر مولا با یک لسان تخصیص‌ناپذیر، رسیدگی به همه فقرا را واجب نماید و سپس از دلیلی دیگر بفهمیم که وی رسیدگی کردن به کمتر از یک درصد فقرا را واجب نمی‌داند، آیا عقلاً می‌گویند که چون ظهور عبارت مولا در شمول همه فقرا، قوی بوده، باید عبارت او را طوری معنا کنیم که از ابتدا شامل هفتاد درصد از فقرا - از جمله همان کمتر از یک درصد - نشود؟! هرگز چنین نیست، بلکه به‌عکس، اقتضای ظهور قوی عبارت مولا در عموم آن است که به خاطر خروج آن کمتر از یک درصد، عبارت او را طوری معنا نکنیم که هفتاد درصد از فقرا از اراده جدی حکم به رسیدگی نیز خارج شوند، به‌ویژه درباره مولایی که عام و مطلق گفتن و تخصیص و تقیید زدن، شیوه رایج سخن گفتن اوست و «حتی قوی‌ترین اطلاعات - که حدیث "لا یضر الصائم ما صنع إذا اجتنب اربع خصال: الطعام والشراب والنساء والإرتماس فی الماء" است - را نیز تقیید می‌زند» (نائینی، به نقل از: خوئی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۳۴۸).

۲-۲. اشکال دوم شیخ انصاری: قرینیت سیاق برای اختصاص دلالت آیه شریفه به قیامت

دومین دلیلی که در عبارت شیخ انصاری برای ضیق دلالت آیه شریفه بیان شده، آن است که پیش از فراز مورد بحث،

عبارت «فالله یحکم بینکم یوم القیامة» آمده است و این قرینه می‌شود که در فراز مورد بحث نیز ظرف عدم جعل سبیل، «قیامت» است و نه این دنیا.

نقد و بررسی: امام خمینی^{ره} درباره این اشکال، تعبیر «لیس بشئ» را به کار برده‌اند (خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۷۲۴) و از پاسخ گفتن بدان هم ابا فرموده‌اند، و ظاهراً دلیل آن همین باشد که با ملاحظه فرازهای پیش و پس فراز مورد بحث، کاملاً روشن است که صرف عبارت «فالله یحکم بینکم یوم القیامة» هرگز این اندازه ظهور ندارد که بتواند ظرف «نفی سبیل» در فراز بعدی را به «قیامت» اختصاص دهد. همان ظهور قوی در عمومی که شیخ انصاری نیز در بیان اشکال قبل بدان معترف بود، اقتضا می‌کند که این فراز از آیه شریفه شامل عالم دنیا نیز بشود، به‌ویژه آنکه عبارت «فالله یحکم بینکم یوم القیامة» برای بیان این مطلب واضح که خداوند در قیامت، مؤمنین را بر کفار برتری خواهد داد، کافی است و اگر راه ندادن کفار بر مؤمنین، اختصاص به قیامت داشت، عرفاً بیان عبارت مورد بحث لغو بود.

مؤید مهم این برداشت نیز آن است که - چنان که خود شیخ انصاری نیز فرموده‌اند (انصاری، ۱۴۱۵ق الف، ج ۳، ص ۵۸۲) - فقیهان بزرگ مکرر به این آیه شریفه در محدودسازی اختیارات دنیوی کفار - در نمونه‌هایی که در آغاز مقاله بیان شد - استدلال فرموده و هرگز از آن اختصاص به عالم آخرت را برداشت نکرده‌اند. البته برخی از مفسران عامه، روایتی را دال بر اختصاص مضمون آیه شریفه به آخرت نقل کرده‌اند (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۱، ص ۲۴۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۳۵)، اما این روایت مرسله بوده، تصحیح آن امکان‌پذیر نیست.

۳-۲. اشکال سوم شیخ انصاری: اراده «حجت» از «سبیل» نظر به روایت تفسیری ذیل آیه

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، شیخ انصاری در سومین و چهارمین اشکال خود به استدلال به آیه شریفه برای نفی سبیل، با فرض پذیرش دلالت آیه شریفه، دو مانع را برای حجیت آن مطرح می‌فرماید:

مانع اول که ظاهراً به تبعیت از صاحب *حلائق* (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۳۳، ص ۲۶۸) برای حجیت دلالت آیه شریفه مطرح شده، روایتی است که شیخ صدوق از حضرت رضا^ع نقل نموده و طبق آن، حضرت در پاسخ به کسانی که شهادت امام حسین^ع را با استناد به همین آیه نفی می‌کردند و می‌گفتند: «ایشان همچون حضرت عیسی به آسمان عروج داده شده است»، «سبیل» در آیه شریفه را منحصر به «حجت» دانستند و نه اینکه هر راه دیگری برای غلبه و برتری کفار بر مؤمنان - از جمله قتل که درباره بسیاری از خوبان دیگر نیز رخ داده است - بسته شده باشد (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۰۳-۲۰۴).

همان‌طور که بیان شد، تمسک به این حدیث برای سلب حجیت از ظاهر حدیث، پیش‌تر توسط صاحب *حقائق* مطرح شده است و لذا عالمان پیش از شیخ انصاری، درصدد پاسخ به صاحب *حلائق* برآمده‌اند و شیخ انصاری در این بحث، به هر دو پاسخ اشاره‌ای فرموده و آنها را «تکلف‌آمیز» خوانده است (انصاری، ۱۴۱۵ق الف، ج ۳، ص ۵۸۵). اینک به نقل و بررسی آن دو پاسخ می‌پردازیم:

پاسخ اول: صاحب مفتاح الکرامه (عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۲، ص ۵۶۳)، صاحب عناوین (مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۵۸) و صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۲، ص ۳۳۶)، این پاسخ را به صاحب حلائق مطرح فرموده‌اند که حتی اگر مقصود از «سبیل»، حجت باشد، باز آیه شریفه قابل استدلال است؛ زیرا مثلاً اگر شارع حکم به «مالکیت کافر نسبت به برده مؤمن» نماید، باز عرفاً برای کافر به ضرر مؤمن، جعل «حجت» نموده است.

به بیان دیگر، روایت بیش از این بیان نمی‌کند که حضرت تصور کسانی که آیه شریفه را ناظر به عالم تکوین دانسته بودند، مردود دانسته، آن را ناظر به عالم تشریع می‌شمارند و می‌فرمایند خداوند قانون و تشریعی ندارد که کفار بتوانند بر اساس آن بر مسلمین غلبه پیدا کرده و حجتی برای آن داشته باشند.

نقد و بررسی: اما این پاسخ کافی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا - همان‌طور که آیت‌الله شبیری زنجانی فرموده‌اند (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۲، ص ۴۳۵۶) - اگر مقصود از نفی سبیل، نفی حجت باشد، ظاهر آیه، نفی حجتی که اثبات حقانیت کفر (مسلک کفار) و بطلان اسلام (مسلک مسلمانان) کند، خواهد بود؛ چرا که به روشنی «نفی حجتی که به سود شخصی کفار در تعاملات روزمره با مسلمانان»، معنایی نادرست است و مثلاً معلوم است که اگر مسلمانی، مال ذمی را بدزدد، خداوند متعال برای ذمی به ضرر مسلمان، حجت قرار داده است؛ اگرچه این عرفاً برتری و غلبه دادن شخص کفار بر مسلمانان نیست، بلکه حکم به اقتضای عدالت است.

پاسخ دوم: دومین پاسخ، پاسخی است که صاحب عناوین به اشکال صاحب حلائق مطرح فرموده (مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۵۸) و پس از ایشان نیز آیت‌الله بجنوردی (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۸۹) و آیت‌الله خوئی (خوئی، بی‌تا، ج ۵، ص ۸۶) آن را پذیرفته‌اند. این پاسخ را می‌توان این‌گونه توضیح داد:

می‌دانیم که بسیاری از روایات تفسیری، فقط درصدد بیان مصداقی از مفاد کلی آیه شریفه هستند نه اینکه بخواهند اطلاق آیات را بدان مصداق خاص اختصاص دهند. این نکته (عدم اختصاص مصادیق آیات به مصادیق مطرح‌شده در روایات) در خود روایات نیز بیان شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۹۱-۱۹۲؛ ج ۲، ص ۱۵۶).

حال وقتی در آیه شریفه، اطلاقی به قوت «نکره در سیاق نفی» وجود دارد و روایت نقل‌شده از حضرت رضا علیه السلام نیز درصدد رد کسانی است که آیه را ناظر به عالم تکوین می‌دانستند، پس چه بسا حضرت «حجت» را فقط به‌عنوان یکی از مصادیق «سبیل» مطرح فرموده‌اند و نه اینکه در مقام تعیین تنها مصداق بوده باشند، و تا وقتی که حجتی بر تقیید اطلاق آیه نباشد، حق التزام بدان نیست و باید به اطلاق آیه شریفه ملتزم باشیم.

نقد و بررسی: حتی اگر قبول کنیم که ظاهر این روایت با صرف بیان مصداقی از مصادیق «سبیل» سازگار است، اما قابل انکار نیست که از این روایت برداشت می‌شود که قدر متیقن از مصادیق «سبیل»، «حجت» است و پیش‌تر هم بیان کردیم که وقتی آیه شریفه بیانگر نفی حجت باشد، ظهور آن در نفی حجتی خواهد بود که حقانیت مسلک کفار (کفر) و بطلان مسلک مسلمانان (اسلام) را اثبات کند.

روشن است که وقتی لازمه این مصداق قطعی «سبیل»، این باشد که در آیه شریفه، غلبه حجت مسلک کفار بر مسلک مسلمانان نفی شده است، در سایر مصادیق «سبیل»، ممکن نیست که انتقای غلبه شخص کفار بر شخص مسلمانان به لحاظ تشریعی مدنظر باشد.

پاسخ صحیح و سوم: تنها پاسخی که به این اشکال به نظر می‌رسد، آن است که صدور این روایت از امام علیه السلام محرز نیست؛ زیرا در این سند، «تمیم بن عبدالله» حضور دارد که توسط «ابن غضائری» (ابن غضائری، بی تا، ص ۴۵)، «ابن داوود» (ابن داوود، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۴۳۲) و «علامه حلی» (علامه حلی، ۱۳۸۱، ص ۲۰۹) تضعیف شده و او نیز از پدر خود و او از «احمد بن علی انصاری» روایت را نقل می‌کند که برای آنها نیز توثیقی بیان نشده است و تنها راوی این حدیث که توثیقی برایش ذکر شده، «باصلت هروی» است (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۴۵).

نکته دیگری که احتمال صدور این روایت را تضعیف می‌کند، آن است که در آغاز این روایت، کسانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را منزله از سهو در نماز می‌دانسته‌اند، لعن شده‌اند و برخی از بزرگان، روایتی که بر سهو ایشان دلالت کند را به خاطر مخالفت با اصول مذهب غیر قابل تصدیق می‌شمارند (خوئی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، ص ۱۷۱).

۴-۲. اشکال چهارم شیخ انصاری: تعارض اطلاق آیه شریفه با اطلاق برخی دیگر از ادله

دومین مانعی که شیخ انصاری برای حجیت دلالت آیه بیان می‌فرماید، «تعارض اطلاق این آیه شریفه با اطلاق ادله صحت بیع و وفای به عقود و حلیت مال به دست آمده از تجارت و تسلط مردم بر اموال» است؛ زیرا از یک سو، اطلاق ادله یادشده، «قراردادهایی که راه کافر بر مؤمن را باز می‌کنند» را نیز تصحیح کرده و «تسلط کافر بر برده مسلمان خود» را اثبات می‌کنند و از سوی دیگر، اطلاق آیه شریفه نیز همین احکام را نفی می‌کند و لذا این دو دسته دلیل، در احکامی که راه کفار بر مسلمانان را باز می‌کنند، با یکدیگر تعارض می‌نمایند، حکومت آیه نفی سبیل بر ادله صحت عقود و... هم روشن نیست.

پاسخ اول: همان طور که شماری از بزرگان فرموده‌اند (شهیدی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۳۸؛ بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۸۸؛ حائری، به نقل از: اراکی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۵۱)، هیچ وجهی برای نفی حکومت آیه نفی سبیل بر ادله صحت عقود و... وجود ندارد و لسان آیه شریفه از این جهت، هیچ تفاوتی با لسان حدیث «لا ضرر» - که خود شیخ انصاری، حکومت آن بر سایر ادله، از جمله ادله لزوم عقود و سلطنت مردم بر اموال خویش را پذیرفته‌اند (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۴۶۲) - ندارد، پس همان طور که ایشان حدیث «لا ضرر» را به دلیل نظارتش به سایر ادله، سبب نفی احکام ضرری که از سایر ادله برمی‌آید، می‌شمارد، باید این آیه شریفه را نیز که به همه ادله دیگر احکام نظارت دارد، حاکم بر آنها دانسته و سبب اختصاص احکام برآمده از آنها به احکامی که غلبه کافر بر مؤمن را دربر نداشته باشند، بشمارد.

گواه صحت ادعای حکومت آنکه خود شیخ انصاری در مبحثی دیگر - که ظاهراً پس از این مبحث نگاشته شده - به صراحت حکومت آیه شریفه بر ادله یادشده را پذیرفته‌اند (انصاری، ۱۴۱۵ق الف، ج ۴، ص ۱۴۲).

دیگر گواه حکومت آیه شریفه آنکه شیخ انصاری، معیار حکومت را این دانسته‌اند که «یکی از دو دلیل طوری باشد که اگر آن دلیل دیگر نباشد، این دلیل لغو و بی‌مورد خواهد بود» (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۴، ص ۱۳)، و روشن است که چون آیه شریفه بیانگر نفی جعل در ظرف تکوین نبوده، فقط ناظر به مقام تشریع است و اگر تشریع مقتضی اثبات غلبه کافر بر مؤمن، اصلاً وجود نداشته باشد، این آیه شریفه لغو می‌گردد.

پاسخ دوم: آخوند خراسانی در پاسخ شیخ انصاری فرموده است: تنها راه جمع عرفی میان دو دلیل، حکومت نیست و با نبود حکومت نیز باز عرف میان این دو دسته دلیل مخالفتی نمی‌بیند؛ زیرا ادله صحت عقود و... بیانگر حکم اولی و اقتضایی بوده و آیه شریفه مورد بحث، حکم ثانوی و وجود مانعی از فعلیت آن حکم اقتضایی را بیان می‌کند و عرف در چنین مواردی، دلیل دال بر حکم ثانوی را بر دلیل دال بر حکم اولی مقدم می‌بیند، حتی اگر نسبت میان آنها عموم و خصوص من وجه باشد؛ زیرا دلیل بیان‌کننده حکم اقتضایی، با دلیل بیان‌کننده وجود مانع در برخی از موارد، تعارضی ندارند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق، ص ۹۹).

پاسخ سوم: همان‌طور که شیخ انصاری فرموده‌اند، لسان آیه شریفه در شمول همه احکام دربردارنده غلبه کافر بر مسلمان، بسیار قوی و غیر قابل تخصیص است و لذا نمی‌توان احکامی که از ادله صحت عقود و... برمی‌آید را از آیه شریفه خارج نمود، اما لسان ادله صحت عقود و... در شمول عقود و احکامی که غلبه کافر بر مؤمن را دربر دارند، قوت چندانی نداشته و قابل تخصیص هستند، پس همان‌طور که دلیل خاص به خاطر اقوایث ظهور، بر عام مقدم می‌گردد (عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۱۱۴؛ آملی، ۱۳۸۶، ص ۴۰۵؛ خوئی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۳۱۴)، عموم آیه نفی سبیل هم به ملاک اقوایث ظهور بر اطلاق ادله صحت عقود و... مقدم می‌گردد. خوشبختانه اشاره به این پاسخ را در کلام محقق ایروانی نیز یافتیم (ایروانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۱۶۲).

پاسخ چهارم: محقق ایروانی (ایروانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۱۶۲) و محقق خوئی (خوئی، بی‌تا، ج ۵، ص ۸۷) از این نکته در پاسخ به فرمایش شیخ انصاری بهره‌برده‌اند که حتی اگر عدم حکومت آیه شریفه بر ادله صحت عقود و... پذیرفته شود و تعارض میان این دو دلیل مستقر گردد، باز همان نتیجه مدنظر از استدلال به آیه شریفه حاصل می‌شود؛ زیرا پس از تعارض و تساقط این دو دسته دلیل اجتهادی، نوبت به اصل عملی می‌رسد و روشن است که در معاملات - از جمله قرارداد فروش عبد مسلمان به کافر - مقتضای استصحاب عدم نقل و انتقال، همان حکم به بطلان معامله می‌باشد.

نقد و بررسی شیخ انصاری

همان‌طور که برخی از بزرگان فرموده‌اند (شهیدی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۳۸)، از ادامه مطالب شیخ انصاری برمی‌آید که ایشان متوجه این اشکال بوده‌اند و در پاسخ دو نکته را تذکر داده‌اند:

اولاً این تعارض، منجر به تساقط این دو دسته دلیل نمی‌شود، بلکه بهتر است با محدود کردن ظاهر هر دو دسته و التزام به «ملکیت کافر در موارد یادشده و محجور بودن او از تصرف»، میان آنها جمع نمود. توضیح آنکه: چون

لسان آیه شریفه، تخصیص ناپذیر است و نمی‌توان موارد یادشده را از آن تخصیص زد، باید آن را طوری معنا کنیم که از ابتدا شامل آن موارد نشود، پس مناسب است که «سبیل» را به معنای «سلطنت» بدانیم و مالک را محجور از تصرف در عبد خود بشماریم تا مشکل برطرف شود؛ زیرا مالک محجور از تصرف، سلطنتی بر برده خود ندارد و آیه هم، چنین ملکیتی را نفی نمی‌کند.

بله، با التزام به «محجور بودن مالک از تصرف بر برده خود در آن موارد»، اطلاق ادله «استقلال مردم در اموال خود و محجور نبودن آنها» نیز محدود شده، مقید می‌گردد، اما این نیز اشکال ندارد؛ زیرا این تقيید در موارد بسیاری که مالک از تصرف در اموالش محجور می‌باشد، رخ داده و این اطلاق، قوت خود را از دست داده است؛ ثانیاً بر فرض این جمع میان ادله پذیرفته نشده، هر دو دلیل تعارض و تساقط کنند، نوبت به جریان اصل فساد (استصحاب عدم نقل و انتقال) نمی‌رسد؛ زیرا در برخی از موارد، مسئله مجرای اصل صحت است و نظر به اینکه کسی میان این دو دسته از موارد (موارد جریان اصل صحت و عدم جریان آن)، تفاوتی قائل نشده است، در سایر موارد نیز باید اصل صحت جاری نمود.

اما جریان استصحاب صحت در مواردی از این قبیل امکان‌پذیر است که مثلاً حکم فروش برده‌ای فعلاً مسلمان به شخصی فعلاً کافر، جایز است یا خیر، اما آن کافر قبلاً مسلمان بوده یا آن برده قبلاً کافر بوده و اگر این معامله قبلاً انجام می‌شده، صحیح بوده است. پس استصحاب صحت، یک استصحاب تعلیقی است و شیخ انصاری در مبحث «استصحاب تعلیقی»، آن را حاکم بر استصحاب تنجیزی (در مسئله مورد بحث، اصل فساد در معاملات) دانسته‌اند (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۳، ص ۲۳۳).

نقد و بررسی پاسخ شیخ انصاری: به این پاسخ شیخ انصاری اشکالات بسیاری به نظر می‌رسد، از جمله:

الف) اگرچه تمایل شیخ انصاری در عبارات پایانی این مبحث به اینکه مقصود از «سبیل» را «سلطنت و غلبه» بدانند، برای ما ارزشمند بوده و با جمع‌بندی نهایی این مقاله کاملاً همراه است، اما پرسش آن است که این تمایل نهایی ایشان چطور با اشکال دوم و سوم ایشان قابل جمع است؟ بالاخره ایشان فراز «فالله يحكم بينكم يوم القيامة» را قرینه بر اینکه ظرف نفی سبیل در آیه مورد قیامت است، می‌دانند یا خیر؟! یا بالاخره ایشان، روایت حضرت رضا^ع را دلیل معتبر بر اختصاص «سبیل» به «حجت» می‌دانند یا خیر؟

ب) ایشان در نکته اولشان، برای جلوگیری از آنکه جریان اصل فساد در معاملات، همان بطلان قرارداد را اثبات کند که نتیجه آیه شریفه بود، از همان نکته‌ای استفاده فرمود که در اشکال اول بیان نمود و این سبب می‌شود که اشکال چهارم ایشان، اشکال مستقلی نباشد و ما که به اشکال اول پاسخ دادیم، نظر به همان نکته می‌توانیم به دفاع ایشان از اشکال چهارم نیز پاسخ دهیم؛

ج) اثبات حکم صحت در همه قراردادهای مشتمل بر راه یافتن کفار بر مسلمانان به خاطر موارد اندکی که استصحاب صحت در آنها جاری است، به راستی مطلب عجیبی است که مورد اشکال بسیاری از بزرگان قرار گرفته

(از جمله ر.ک: آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۰۰؛ نائینی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۴۶-۳۴۵؛ خوئی، بی تا، ج ۵، ص ۸۸)؛ زیرا اولاً حجیت تفاوت نگذاشتن بزرگان میان موارد متفاوت، فقط در احکام واقعیه قابل گفتن است، اما در احکام ظاهریه، تفاوت میان لازمه دو اصل در موارد بسیاری رخ می‌دهد، از جمله در حکم به طهارت بدن و بطلان وضو بر اساس استصحاب برای کسی که با مایعی وضو گرفته که می‌دانسته یا آب است و یا مایعی نجس، با اینکه می‌دانیم که این مایع اگر آب بوده، هم بدن او پاک است و هم وضویش صحیح می‌باشد و اگر مایعی نجس بوده، هم اعضای بدنش نجس است و هم وضویش باطل می‌باشد؛ ثانیاً بر فرض حجیت تفاوت قائل نشدن بزرگان در موارد مختلف این مسئله پذیرفته شود، چرا به عکس حکم نکرده، و به خاطر موارد بسیاری که فقط اصل فساد جاری می‌شود، در موارد اندکی که اصل صحت امکان جریان دارد، حکم به بطلان نمی‌کنید؟!)

البته خود شیخ انصاری این مطلب را با «فتأمل» به پایان برده‌اند و شاگرد ایشان میرزا حبیب‌الله رشتی از ایشان نقل می‌کند که این تعبیر اشاره به سه اشکال در این مطلب می‌باشد (رشتی، ۱۳۱۶ق، ص ۵۱۷). پس وقتی خود ایشان این اشکالات را به فرمایش خود پذیرفته‌اند، طبیعتاً باید از اصل اشکال چهارم عدول کنند؛ زیرا گفتیم که نکته اول ایشان نیز نمی‌تواند از اشکال چهارم به عنوان یک اشکال مستقل، دفاع کند؛

(د) بنا بر آنکه تعارض و تساقط دو دسته دلیل در قراردادهایی که مشتمل بر راه یافتن کفار بر مسلمانان پذیرفته شود، حتی در آن موارد اندک نیز جریان استصحاب صحت صحیح نیست؛ زیرا «حراز بقای موضوع» از شروط اساسی جریان استصحاب می‌باشد (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۳، ص ۲۸۹؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۴۲۷؛ حلی، ۱۴۳۲ق، ج ۹، ص ۴۶۰؛ املی، ۱۳۸۶، ص ۱۹۹) و احتمال اینکه «کافر یا مسلمان بودن، مقوم موضوع حکم باشند و نه حالتی از حالات آن»، وجود دارد؛ چراکه در آیه شریفه، محور اصلی حکم، کافر یا مسلمان بودن شخص است و اگرچه آیه شریفه، طرف تعارض است، اما احتمال آنکه دلیل بیانگر حکم واقعی، همین آیه باشد، برای ایجاد احتمال مقوم موضوع بودن کفر یا اسلام شخص کفایت می‌کند. پس دیگر نمی‌توان سخن از مثلاً این استصحاب گفت که «این شخص (که قبلاً کافر بوده و الان مسلمان شده) اگر قبلاً به کافر فروخته می‌شد، معامله‌اش صحیح بود، پس الان نیز همین‌طور است».

پس خلاصه به نظر می‌رسد که چهارمین پاسخ به اشکال چهارم شیخ انصاری هم صحیح است و این اشکال ایشان نیز به دلالت آیه شریفه وارد نمی‌باشد.

۳. اشکال علامه طباطبائی به دلالت آیه شریفه: احتمال اراده غلبه تکوینی

علامه طباطبائی که درصدد است آیه را طوری تفسیر کند که منافاتی با غلبه‌های بسیار کفار بر مؤمنین در تاریخ دنیا نداشته باشد، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد - ابتدا آیه شریفه را فقط بیانگر غلبه مؤمنین بر کفار در آخرت می‌داند (مطلبی که ذیل اشکال دوم شیخ انصاری مورد نقد و بررسی قرار گرفت)؛ سپس احتمال می‌دهد که این آیه شریفه

شامل دنیا نیز بشود، اما غلبه مؤمنین مشروط بدان باشد که ایشان به لوازم ایمانشان - از قبیل صبر و تقوی - ملتزم باشند؛ همان مضمونی که در آیه شریفه «اتُّمُّوا الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۳۹)؛ شما برترین‌ها هستید اگر مؤمن باشید، بیان شده است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۱۱۶).

نقد و بررسی: این احتمال از دو جهت خلاف ظاهر است:

اولاً اشتراط «التزام مؤمنین به لوازم ایمان»، رکن و قوام صحت این معناست و لذا در سوره آل عمران بدان تصریح شده است؛ درحالی که این شرط اساسی، در این آیه شریفه بیان نشده است و صرف بیان این شرط در آیه‌ای دیگر، برای از بین بردن اطلاق این آیه شریفه در نظر مخاطب عرفی، هرگز کافی نیست؛ ثانیاً در بسیاری از مواردی که کفار بر مؤمنین غالب شده‌اند - همچون جنگ احد و واقعه عاشورا - برخی از مؤمنین - همچون حضرات معصوم حاضر در جنگ‌های یادشده - حضور داشته‌اند که به لوازم ایمانشان قیام کرده‌اند، اما باین حال، غلبه تکوینی کفار بر آنها محقق شده است.

بلی ممکن است در پاسخ به این اشکال گفته شود مقصود از آیه شریفه، آن است که اگر مجموع مؤمنین به لوازم ایمانشان ملتزم شوند، بر مجموع کفار غالب‌اند، اما در موارد یادشده، مجموع مؤمنین به لوازم ایمانشان ملتزم نبوده‌اند. اما این پاسخ قابل قبول نیست؛ زیرا این معنا بر پایه مجموعی بودن عموم «المؤمنین» و نگاه واحد به همه آنها استوار است، حال آنکه به روشنی این خلاف اصل استغراقی و انحلالی بودن عموم است و ظاهر لفظ «المؤمنین» شمول نسبت به تک تک مؤمنین می‌باشد.

۴. رهیافت‌های اقتصادی قاعده

این قاعده پشتوانه نظری متقنی برای سیاست‌های اقتصاد مقاومتی است و از رهیافت‌های اقتصادی متعددی که می‌توان از آن برداشت نمود، به دو نکته اکتفا می‌شود.

۴-۱. اصل «خودکفایی هدفمند» به جای «مزیت نسبی»

قاعده نفی سبیل دیدگاهی انتقادی نسبت به تفسیر رایج از نظریه مزیت نسبی دارد و تخصص‌گرایی مبتنی بر مزیت نسبی - که در نظریه مشهور ریکاردو مورد تأکید است - را تنها در شرایطی مجاز می‌داند که به سلطه اقتصادی - سیاسی طرف مقابل منجر نشود. بر این اساس، این قاعده اگرچه قطع تجارت و «خودکفایی مطلق» را توصیه نمی‌کند، اما «مدیریت هوشمندانه وابستگی» را الزامی می‌شمارد.

توضیح بیشتر آنکه به روشنی همه کالاها از درجه اهمیت یکسانی برخوردار نیستند و باید بر اساس میزان نیاز و حساسیت آنها در بقای جامعه اسلامی رتبه‌بندی شوند:

دسته اول، کالاهای کاملاً استراتژیک (امنیت و تجهیزات دفاعی، غذاهای اساسی، داروهای حیاتی، انرژی)؛ نسبت به تأمین این کالاها از منابع داخلی حتی با هزینه بیشتر، الزام فقهی مطرح است و این هزینه اضافه را باید

«هزینه بیمه امنیت ملی» و «اجتناب از سلطه‌پذیری» تلقی کرد؛ چراکه به روشنی کشوری که تولید کالاهای استراتژیک خود را ناقص انجام داده و نیاز خود را به واردات از کشورهایی محدود متکی کند، عملاً «امنیت غذایی، دارویی و اقتصادی» خود را در گرو اراده سیاسی تأمین‌کنندگان قرار داده است و این می‌تواند مصداق همان «سبیل» و سلطه‌ای باشد که آیه شریفه آن را نفی می‌کند؛

دسته دوم، کالاهای نیمه‌استراتژیک (شامل مواد اولیه صنعتی و ماشین‌آلات)؛ در این کالاهای خودکفایی کامل لازم نیست، اما باید «تنوع‌بخشی به منابع تأمین» و جلوگیری از انحصار یک کشور متخاصم دنبال شود؛ همچنین تولید داخلی آن نسبت به دسته بعدی کالاهای، از اولویت برخوردار باشد؛

دسته سوم، کالاهای غیراستراتژیک (شامل کالاهای لوکس)؛ تخصص‌گرایی مبتنی بر مزیت نسبی مجاز است؛ اگرچه در این دسته نیز رعایت عدم وابستگی انحصاری مطلوب است.

یک پیامد مثبت واقعی ناشی از التزام عملی به این نکته، موفقیت‌های کشور ایران در عرصه صنعت موشکی است؛ زیرا طبق نقل سردار شهید حاجی‌زاده، خرید موشک از کشورهای تحت سلطه شوروی پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی، به سادگی امکان‌پذیر بود و - به اصطلاح اقتصادی - ایران برای تولید موشک از هیچ مزیت مطلق و نسبی برخوردار نبود، اما با منع رهبر انقلاب از این کار، توانایی داخلی برای تولید موشک افزایش یافت و تحریم‌های سنگین بعدی نتوانست مشکل چندانی در نیاز کشور به این کالای استراتژیک ایجاد کند (روایت سردار حاجی‌زاده از مخالفت رهبر انقلاب با خرید موشک پس از فروپاشی شوروی، Snn. ir، ۱۳۹۹/۰۷/۰۶، کد خبر: ۸۷۸۷۷۸).

بنابراین اگرچه قاعده نفی سبیل، تجارت بین‌الملل و کارآیی اقتصادی تولید - که در نظریه مزیت نسبی مورد تأکید است - را از اساس منکر نیست، اما نسبت به اهمیت استقلال اقتصادی کشورهای مسلمان و تاب‌آوری آنها در برابر جنگ اقتصادی کشورهای کفر چشم‌پوشی نمی‌کند.

۴-۲. اصل پیشگیری از بحران‌های اقتصادی ناشی از تحریم

کشورهای اسلامی ملزم‌اند در راستای التزام عملی به آیه نفی سبیل، با بهره‌مندی از روش‌هایی از قبیل «توسعه نظام پرداخت‌های بین‌المللی مستقل»، «ایجاد ذخایر استراتژیک کالاهای اساسی» و «توسعه روابط اقتصادی با کشورهای غیرسلطه‌گر»، آسیب‌پذیری خود در مقابل کشورهای کفر را به حداقل رسانند.

۴-۳. اصل هوشمندی در تنظیم قراردادهای اقتصادی بین‌المللی

رعایت نکات ذیل در متن قراردادهای بین‌المللی، می‌تواند مانع غلبه و تسلط کشورهای نامسلمان بر کشورهای مسلمان شود:

الف) «معقول بودن مدت قرارداد و بهره‌مندی کفار از منابع مسلمین»؛

ب) «انتقال فناوری و حرکت به سمت بی‌نیاز شدن کشورهای اسلامی از قرارداد با کفار»؛

ج) «لزوم بهره‌مندی پیمانکار از نیروی کار کشور میزبان به اندازه‌ای مشخص و قابل پیگیری»؛

د) «التزام پیمانکار به رعایت اصول زیست محیطی از جمله با به کار بردن آخرین فناوری‌های روز؛ همچنین تعهد وی در برابر جبران خسارت‌های زیست محیطی ایجاد شده در کشور میزبان از طریق ایجاد فضاهای سبز، پاک سازی زیستی آب‌ها و خاک‌های آلوده به ترکیبات نفتی و...»؛

ه) «در نظر گرفتن ضمانت‌های اجرایی عملیاتی و متناسب با هر تخلف و جرمه‌های مشخص و بازدارنده در برابر هرگونه تأخیر یا تخلف پیمانکار در اجرای تک تک تعهدات»؛

و) «اخذ مالیات‌های مختلف و متعارف در حقوق بین الملل از پیمانکار با در نظر گرفتن ناهم کیش و میهن بودن وی»؛

ز) «لزوم بهره‌مندی پیمانکار از آخرین فناوری‌های روز دنیا در جهت جلوگیری حداکثری از هدررفت زمان و دیگر سرمایه‌های ملی»؛

ح) «تعیین مراجع ذی صلاح و خوش سابقه بین المللی برای حل دعاوی و اختلافات پیش آمده میان طرفین قرارداد».

۴-۴. اصل پرهیز از محور قرار دادن پول کشورهای سلطه‌گر و پیرو آنها

امروزه نمی‌توان انکار کرد که دلار آمریکا دیگر نه صرفاً یک واحد پولی با کارکردهای سه‌گانه ساخته شده در اقتصاد، بلکه یک ابزار حکمرانی و یک مصدر غلبه و سلطه این کشور بر تجارت جهانی است؛ به‌طوری که وزیر خزانه‌داری آمریکا پس از اغتشاشات خشن دی‌ماه ۱۴۰۴ در ایران، به‌صراحت می‌گوید با کاهش دلار مورد نیاز ایران و مجبور کردن آن به چاپ بی‌رویه پول، بدون شلیک یک گلوله توانسته اعتراضات را شروع و اغتشاشات را شعله‌ور کند (افشای پشت پرده وزیر ترامپ از اغتشاشات ایران، tabnak.ir، ۱۴۰۱/۱۱/۱، کد خبر: ۱۳۵۳۰۰).

نظام سیاسی استعمارگر پشتیبان دلار و انحصار نهادی حاکم بر آن سبب شده این کشور نظام پرداخت سوئیت و بازار بین‌بانکی دلار را تحت اشراف خود قرار داده، با قطع دسترسی کشورها به این زیرساخت‌ها، دلار را به سلاح تحریم و اعمال اراده سیاسی دولت آمریکا بدل کند.

علاوه بر این، آمریکا با «ایجاد ارزش افزوده از طریق خلق پول بین‌المللی» و «تحمیل هزینه مبادله مضاعف بر کشورهای غیردلاری» راه سلطه مؤثری را برای خود فراهم آورده است.

در سوی مقابل، کشورهای اسلامی موظف‌اند با الهام‌گیری از آیه نفی سبیل، خود را ملزم به طراحی نظام پولی و مالی جایگزین با کارکردهای مشابه - همچون پیمان‌های پولی دوجانبه، نظام پایاپای، ارزهای دیجیتال ملی و توسعه نظام پرداخت مستقل - مصونیت خود در برابر نظام سلطه را افزایش دهند.

نتیجه‌گیری

بر اساس بررسی‌های انجام شده، دلالت آیه شریفه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»، بر نفی هرگونه حکم شرعی اولی که متضمن سلطه و غلبه کافران بر مسلمانان باشد، موجه و قابل اثبات است و اشکالات

مطرح شده از سوی شیخ انصاری و علامه طباطبائی، مانع دلالت آیه بر نفی مشروعیت سلطه کفار نیست؛ چراکه: اولاً، موارد محدودی که در برخی منابع به عنوان نمونه‌هایی قطعی از جعل حکم یا ترتب اثر شرعی به نفع کافران بر زبان مسلمانان معرفی شده‌اند، دلیل کافی برای انکار اطلاق آیه فراهم نمی‌آورند؛ چراکه پذیرش تخصیص این موارد از شمول آیه، از منظر اصولی خالی از اشکال بوده و لزومی ندارد مفهوم آیه تا حدی محدود گردد که از شمول آن موارد خارج شود؛

ثانیاً، فراز پیشین آیه، یعنی «فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» به لحاظ عرفی و سیاقی قرینه‌ای معتبر بر تقيید یا انحصار دلالت نفی سبیل به عرصه قیامت قلمداد نمی‌شود، بلکه با توجه به سیاق و مضمون آیات، منع تشریعی غلبه کفار در دنیا را نیز شامل خواهد بود؛

ثالثاً، روایتی که در پاره‌ای منابع، مقصود از «سبیل» را اختصاصاً «حجت» دانسته، فاقد درجه اعتبار لازم از حیث سند بوده و نمی‌تواند مبنای پذیرش این تقيید معنایی قرار گیرد؛

رابعاً، این آیه نسبت به عمومات و اطلاقات ادله اولیه احکام شرعی، حاکم بوده، حد و مرزی را برای آنها تبیین می‌کند؛ بنابراین اگرچه ظاهر برخی از ادله، متضمن احکامی همچون اعتبار برخی از قراردادهای باشند، اما حکومت این آیه موجب نفی آنها در موارد مستلزم سلطه کفار خواهد بود؛

خامساً، اینکه آیه شریفه بیانگر «برتری تکوینی مؤمنین در صورت التزام به لوازم ایمان» باشد، هیچ شاهدهی نداشته و مخالف ظاهر آن است.

بر این اساس این آیه شریفه در عرصه‌های گوناگون رهیافت‌های فراوانی از جمله در عرصه اقتصاد دارد و می‌تواند مبنای نظری مناسبی برای اقتصاد مقاومتی فراهم آورد و سیاست‌گذاران اقتصادی را در طراحی نظام اقتصادی مستقل و مقاوم یاری رساند. برخی از رهیافت‌های اقتصادی قابل تأمل این قاعده عبارت‌اند از:

الف) اصل «خودکفایی هدفمند» به جای «مزیت نسبی»

این قاعده از خودکفایی در تولید کالاهای استراتژیک حتی در صورت نداشتن مزیت نسبی حمایت می‌کند، اما در عین حال تجارت در کالاهای غیراستراتژیک را با رعایت شرط عدم سلطه مجاز می‌شمارد.

بر این اساس اگرچه این قاعده، خودکفایی مطلق در تمام کالاها و «قطع وابستگی» را توصیه نمی‌کند، اما «مدیریت وابستگی» را لازم می‌شمارد و معیار «مزیت نسبی» را صرفاً در صورت «عدم تحقق سبیل» می‌پذیرد و تخصص‌گرایی در تولید را صرفاً تا جایی مجاز می‌شمارد که به انحصار تأمین‌کننده خارجی و آسیب‌پذیری راهبردی منجر نشود. در غیر این صورت، قاعده نفی سبیل بر قاعده اقتصادی مزیت نسبی حکومت دارد.

پژوهش‌های آینده می‌تواند به اندازه‌گیری عملی آثار اقتصادی اجرای این قاعده و طراحی مدل‌های کمی برای تعادل بهینه بین کارایی و استقلال اقتصادی بپردازد؛

ب) اصل پیشگیری از بحران‌های اقتصادی ناشی از تحریم؛

ج) اصل هوشمندی در تنظیم قراردادهای اقتصادی بین‌المللی؛

د) اصل پرهیز از محور قرار دادن پول کشورهای سلطه‌گر و پیرو آنها.

این خوانش از قاعده نفی سیل، نه انزوایی اقتصادی، بلکه جهان‌گرایی هوشمندانه را تجویز می‌کند؛ جهانی‌گرایی که در آن تعامل اقتصادی گسترده است، اما خطوط قرمز سلطه‌پذیری رعایت می‌شود و ابزارهای سلطه‌ساز (اعم از پولی و کالایی) به تدریج از بین می‌روند یا بی‌اثر می‌گردند.

منابع

قرآن کریم

- ابن داوود، حسن بن علی (۱۳۸۳). *الرجال*. تهران: دانشگاه تهران.
- ابن زهره، حمزة بن علی (۱۴۱۷ق). *غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع*. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- ابن غضائری، احمد بن ابی عبدالله (بی تا). *الرجال*. محقق - مصحح: سیدمحمدرضا حسینی جلالی. قم: دار الحديث.
- احمدوند، محسن، قبولی، محمدتقی و فخلی، محمدتقی (۱۳۹۵). نگرشی نو در مفاد قاعده نفی سبیل و نسبت سنجی آن با اصل عدالت در روابط بین المللی. *فقه*، ۲۳ (۸۷)، ۱۲۳-۱۵۰.
- اراکي، محمدعلی (۱۴۱۵ق). *البيع*. قم: مؤسسه در راه حق.
- افشای پشت پرده وزیر ترامپ از اغتشاشات ایران (۱۴۰۱/۱۱/۱). *tabnak*. Ir. کد خبر: ۱۳۵۳۰۰۰.
- امیری فرد، زهرا و کامران، حسن (۱۳۹۴). قاعده نفی سبیل و تطبیقات آن. *فقه و اجتهاد*، ۳ (۳)، ۹۸-۱۲۴.
- انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ق الف). *المکاسب*. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ق ب). *النکاح*. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- انصاری، مرتضی (۱۴۲۸ق). *فرائد الأصول*. قم: مجمع فکر الاسلامی.
- ایروانی، علی (۱۴۰۶ق). *حاشیه المکاسب*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۶ق). *حاشیه المکاسب*. محقق - مصحح: سیدمهدی شمس الدین. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ق). *کفایة الأصول*. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- آملی، میرزاهاشم (۱۳۸۶ق). *تحریر الأصول*. قم: مکتبه الداوری.
- بجنوردی، سیدحسن (۱۴۱۹ق). *التواعد الفقهیة*. محقق - مصحح: مهدی مهریزی و محمدحسن درایتی. قم: الهادی علیه السلام.
- بحرانی، یوسف (۱۴۰۵ق). *الحقائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة*. محقق - مصحح: محمدتقی ایروانی و سیدعبدالرزاق مرقم. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیة قم.
- ترکستانی، امیرحسین (۱۳۸۹). قاعده نفی سبیل، اصل حاکم بر سیاست خارجی. *کوثر معارف*، ۶ (۱۳)، ۲۱۱-۲۳۱.
- جعفری هرنندی، محمد (۱۳۸۴). قاعده نفی سبیل و کاربرد آن در روابط بین الملل. *فقه و مبانی حقوق*، ۵ (۷۵)، ۶۵-۷۵.
- حاج حسینی، رضا و مطلبی کرکندی، حسین (۱۳۹۷). بررسی تطبیقی قاعده نفی سبیل و فیلترینگ تلگرام. *مبلغان*، ۲۲۹، ۸۴-۹۴.
- حلی، حسین (۱۴۳۲ق). *أصول الفقه*. قم: مکتبه الفقه و الأصول المختصه.
- خمینی، سیدروح الله (۱۳۷۹). *تحریر الوسیله*. قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.
- خمینی، سیدروح الله (۱۴۲۱ق). *البيع*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- خوئی، سیدابوالقاسم (۱۴۱۷ق). *الهدایة فی الأصول*. مقرر: حسن صافی اصفهانی. قم: مؤسسه صاحب الامر.
- خوئی، سیدابوالقاسم (۱۴۱۸ق). *موسوعة الإمام الخوئی*. قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.
- خوئی، سیدابوالقاسم (۱۴۱۹ق). *دراسات فی علم الأصول*. مقرر: سیدعلی هاشمی شاهرودی. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی طبق مذهب اهل بیت علیهم السلام.
- خوئی، سیدابوالقاسم (بی تا). *مصباح الفقاهة*. مقرر: محمدعلی توحیدی، بی جا: بی نا.
- رحمانی، محمد (۱۳۸۲). قاعده نفی سبیل از منظر فریقین. *پژوهش نامه حکمت و فلسفه اسلامی*، ۶ (۲۸)، ۲۸-۳۸.
- رشتی، میرزا حبیب الله (۱۳۱۶ق). *التعلیقه علی مکاسب الشیخ الانصاری*. قم: مجمع الذخائر الاسلامیه.
- رضایی، مجید و هاشمی، محمدعلی (۱۳۹۱). بازخوانی قاعده نفی سبیل با رویکردی به اندیشه های امام خمینی علیه السلام. *پژوهش نامه متین*، ۱۴ (۵۷)، ۸۶-۱۱۴.
- روایت سردار حاجی زاده از مخالفت رهبر انقلاب با خرید موشک پس از فروپاشی شوروی (۱۳۹۹/۰۷/۰۶). *Snn*. Ir. کد خبر: ۸۷۸۷۷۸.
- زنگنه شهرکی، جعفر (۱۳۹۱). قاعده نفی سبیل در آرای فقهی و مواضع سیاسی صاحب عروه. *فقه*، ۱۹ (۳)، ۱۴۸-۱۹۴.
- سیمایی صراف، حسین (۱۳۷۹). بررسی قاعده نفی سبیل و بعضی از نمودهای آن در فقه و حقوق. *دادرسی*، ۴ (۲۰)، ۲۳-۲۷.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۴۰۴ق). *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- شایق، حافظه، حایری، محمود و تولایی، علی (۱۳۹۰). تأملی در تأثیر قاعده نفی سبیل بر احکام خانواده. *پژوهش های فقهی*، ۷ (۲)، ۱۳۸-۱۱۳.

- شیرازی، سیدموسی (۱۴۱۹ق). کتاب نکاح. قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز.
- شکاری، روشنگری، ملیحی، حمیدرضا و ممتازنیا، محمدسعید (۱۳۹۶). واکاوی فقهی آیه نفی سبیل و ادله همسو و شمول آن نسبت به مناصب انتخابی در دولت مدرن. پژوهش‌نامه قرآن و حدیث، ۲۱، ۳۱-۴۶.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۳ق). مسالک الافهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
- شهیدی، میرزافتاح (۱۳۷۵). هدایة الطالب إلى أسرار المکاسب. تبریز: چاپخانه اطلاعات.
- صدوق، محمد بن علی (۱۳۷۸). عیون أخبار الرضا علیه السلام. محقق - مصحح: مهدی لاجوردی. تهران: جهان.
- صرامی، سیف‌الله (۱۳۸۲). جایگاه قاعده نفی سبیل در سیاست‌های کلان نظام اسلامی. حکومت/اسلامی، ۳۰، ۹۷-۱۱۲.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الإمامیه. محقق - مصحح: سیدمحمدتقی کشفی. تهران: المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). الخلاف. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- عاملی، سیدجواد (۱۴۱۹ق). مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامة. محقق - مصحح: محمدباقر خالصی. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- عراقی، ضیاءالدین (۱۴۱۷ق). نهاییه الأفكار. مقرر: محمدتقی بروجردی نجفی. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۳۸۱). خلاصه الأقوال فی معرفه أحوال الرجال (رجال العلامة الحلی). نجف: منشورات المطبعة الحیدریه.
- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۲ق). منتهی المطلب فی تحقیق المذهب. مشهد: مجمع البحوث الإسلامیه.
- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۳ق). قواعد الأحکام فی معرفه الحلال و الحرام. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۳ق). مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۴ق). تذکره الفقهاء. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
- علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۳). قاعده نفی سبیل. مقالات و بررسی‌ها، ۸۴، ۲۵۴-۲۳۱.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق). مفاتیح الغیب. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- کرکی، علی بن حسین عاملی (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد. محقق - مصحح: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت علیه السلام.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. محقق - مصحح: علی‌اکبر غفاری. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- مالمیر، محمدابراهیم و محمددخت، اعظم (۱۳۸۷). آیه نفی سبیل و نقش آن در تحقق اتحاد ملی و انسجام اسلامی. پژوهش‌نامه علوم و معارف قرآن کریم، ۱، ۹-۵۴.
- محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. محقق - مصحح: عبدالحسین محمدعلی بقال. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- مراغی، سید میرعبدالفتاح (۱۴۱۷ق). العناوین الفقهیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- نائینی، محمدحسین (۱۴۱۳ق). المکاسب و البیوع. مقرر: میرزا محمدتقی آملی. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۷ق). فهرست أسماء مصنفی الشیعه (رجال النجاشی). محقق - مصحح: سیدموسی شیرازی زنجانی. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. محقق - مصحح: عباس قوچانی و علی آخوندی. بیروت: دار إحياء التراث العربی.